**منقبت حضرت مولای متقیان و امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام**

**همایی، جلال الدین**

....قصیده‏یی که نسخت آن همراه این نامه بنظر انور عالی می‏رسد تازه‏ترین‏ اثر این حقیر است که از تاریخ نظم آن بیش از دو هفته نمی‏گذرد،و اولین نسخت آنرا برای درج در مجلهء«یغما»تقدیم پیشگاه حبیب ادیب کرده‏ام امید است که دست‏پخت‏ طبع کلیل علیل از برکت خوان کرم خداوند جلیل مطبوع طباع ادب‏جویان شریف‏ نبیل واقع گردد،و ذکر نام مبارک مولای متقیان ارواحنا فداه در آن مجلهء شریف موجب‏ یمن و سعادت مادی و معنوی باشد.و السلام علیکم و علی من و اساکم بالرفق و الاخاء، و رحمة اللّه و برکاته ارادتمند صمیم(جلال الدین همایی)

صبحدم چون آفتاب از کوه خاور سر زند بوسه اول بار بر خاک در حیدر زند خسرو سیّارگان چون سایه افتد پیش پای‏ سجده تا بر خاک پای خواجهء قنبر زند شاهباز لافتی کاندر طواف آستانش‏ کرکس زرین گردون چون کبوتر پر زند شاه درویشان که هرکس شد گدای کوی او پشت پا بر ملکت دارا و اسکندر زند خسرو دین شیر یزدان صفدری کاندر مصاف‏ یک سوار رکضت عزمش بصد لشکر زند آهویی کاندر حریم امن او جوید مقام‏ در نبرد تن‏بتن پهلو بشیر نر زند ننگ نام او و فخر سیم و زر باشد،اگر سکّهء نامش کسی بر لوح سیم و زر زند هرکه در زیر لوای جاه او بگزید جای‏ خیمهء عزّت ز بام عرش بالاتر زند اندر آن خلوتسرا کاو راست با حق بزم قرب‏ حلقهء دریوزه جبریل امین بر در زند گرد نعلینش بچشم حور عین منّت نهد خاک درگاهش بآب زندگی تسخر زند عفو خالق گردد از ذنب خلایق عذر خواه‏ چون علم بهر شفاعت در صف محشر زند کی شود حکم قضا جاری بامر کاینات‏ گرنه توفیقش رقم بر لوح نه دفتر زند بگسلد از هم نظام ثابت سیارگان‏ هیبتش بانگ سیاست گر بهفت اختر زند زینهار ای آسمان،جز بر مراد او مگرد ور نه در گردش خط بطلانت بر محور زند آنکه سر بر آستان و سینه بر خاکش نسود گو نشیند تا ابد بر سینه و بر سر زند هرکه خواهد ز آفتاب روز محشر ایمنی‏ خیمه گو در سایهء آن شاه مهر افسر زند خفت بر جای پیمبر،رمز این معنی که اوست‏ آنکه بر حق تکیه باید جای پیغمبر زند تا نگویی چرخ بر وفق رضای او نگشت‏ چرخ کبود تا تن از فرمان آن سرور زند هرکه را صافی نشد دل از ولای مرتضی‏ گو دم از شرع نبیّ مصطفی کمتر زند طاعت حقّ بی‏ولای او چنان باشد که کس‏ خشت در دریا و خط بر صفحهء کوثر زند ور درخت خلد باشد خار خشک بی‏بر است‏ هر گیاهی کز زمین بی‏مهر او سر بر زند ماه از شکل هلال و مهر از خطّ شعاع‏ بر دل چشم عدوش این نیزه آن خنجر زند بی‏پدر خصم معاند را که در دل کین اوست‏ تهمت عصمت بگو بر دامن مادر زند

\*\*\*

لب فرو بندم که گر بی‏پرده گویم وصف او پرده‏ها را بر درد شوری بعالم در زند دل خروش رعد دارد ترسم از ابر ضمیر ناگهان برقی جهد کآتش بخشک و تر زند من علی اللّهیم،کافر شدم،مؤمن کجاست‏ تا کشد شمشیر دین و گردن کافر زند

\*\*\*

ای علیّ مرتضی ای کارفرمای قضا دست بر دامان لطفت بندهء مضطر زند دیر گر ذکر تو باشد فخر بر مسجد کند دار کر مهر تو باشد طعنه بر منبر زند گر فلک پیچد سر از چنبر ترا از چار طبع‏ اژدهای چار سر بر گرد او چنبر زند گو ببیند وحدت ذات تو با حق در ظهور آنکه دم از اختلاف ظاهر و مظهر زند

\*\*\*

ای در رحمت تو بر من باز شو کاین خسته حال‏ ره بدیگر کس نداند تا در دیگر زند بادهء توفیق جز در ساغر فیض تو نیست‏ بنده را توفیق ده تا می از این ساغر زند خشک مغزان را بپیوند ولای تو چه کار کی بشاخ خشک کس پیوند بارآور زند تا نیابند این خسان ره بر درت دربان غیب‏ دست رد بر سینهء نامحرمان یکسر زند آتش دوزخ نیارد گشت بر گرد«سنا» چون دم از مهر امیر المؤمنین حیدر زند